

فلاتدری السکوتی هی تکون-اری الدنیاوز خرفها ککاس-تدور علی اناس من اناس

پس چو ت در عرسه و جود عیشی از شوائب زوال مصفی نیست و عطیه عمری مضمون  
از عوایل عین الکمال مهیا نه

دلی گو که از چرخ باری ندارد      رخی کز حوادث غباری ندارد  
نظر در گاستان آفاق کدرم      گلی نیست دروی که خاری ندارد

انظر علی القصور العالیه و الملوک الفانیه کیف نسبتهم الایام و ادرکهم  
الحمام فاضحور میما فی التراب و افقرت منازلهم قد عطلت و مقام  
نوعی کن که از هوای جمع حطام و جذب منافع ایام و مزخرفات دنیای فانی غنی گردی و از  
طلب لذت و داعیه شهوات ذیل عصمت و دامن عفت در پیچی و در افاضات احسان و ادا عت اعام و  
استیفای مطامع نفوس و تحصیل مراخضی خواطر چنان قیام نمائی که زبان اهل زمان  
بشکران مواهب شکر بار و رقاب اصحاب بطوق ممن گران بار باشد والسلام

## آثار ادیب الممالک

### قائم مقامی

بهترین ره آورد های ما در سفر همدان و سلطان آباد آثار و اشعاری  
است که از نابغه قرن اخیر (ادیب الممالک) قائم مقامی فراهانی بدست آورده ایم  
قطعات و ماده تاریخ های ذیل را یادگار خاندان ادب و سخن آقای (میرزا  
محمد علی خان قائم مقامی شاهین) در سلطان آباد عراق در ضمن آثار دیگر تحفه  
فرستاده اند و اینک . ما بنام نامی خودشان برای دانشمندان دور و نزدیک  
ارمغان میفرستیم .

در خاتمه پس از ادای وظیفه شناسی و شکران از حضرت شاهین تمنا می کنید

که در جنگ و مجرّه خود و سایر دانشمندان سلسله قائم مقامی کنگاش و جستجه کرده آنچه از آثار و اشعار ادیب الممالک بدست آید برای ما بفرستند.

قطعات و ماده تاریخ های ذیل علاوه بر مقام ادبی جنبه تاریخی ید دارد و همواره دوستان مشروطیت و طرفداران آزادی را از فداکاری مشروطه خواهان و ستمگری مستبدین یا دآوری میکند.

آری تاریخ عالم از بدان نام بد و از نیکان نام نیک در صفحات خود ثبت کرده و تا قیامت آثار ابر زندان بشر معرفی میکند.

نام نیکی گر بماند زاده می به کز او ماند سرای زرنگار

## (ماده تاریخ)

آفت غیرت بالای مال مفت	مفتی گردن کلفت
خانه حق را بدست ظلم رفت	بیکر دین ابگرز کینه کوفت
روی حق در پرده باطل نهفت	دیده مردم ز روی حق به بست
نامساعدید نقش طاق و جفت	جفته ز دبطاق عدل از الهی
جز کلام نا روا حرفی نگفت	جز حدیث ناسزا لفظی نخواند
سخت پیش آورد بی گفت و شنفت	لاجرم دست خدایش کیفری
جام مرک از دست ساقی خورد و خفت	آنکه هر دم خورد و خفت انجام کار
«شیخ» را با «تیز» باید کرد جفت	سال تاریخش امیری بر نکاشت

## تاریخ سلطنت مغصوبه

صاحب تاج گشت و غاصب تخت	تا محمد علی شه بد بخت
پایه استوار و ریشه سخت	سیل کین کند از عمارت داد
نه گیاهت بر زمین نه درخت	نه سرماند در جهان نه وثاق

بسکه بدبخت بود اهل هنر همه بستند از پناهش رخت  
گشت سال جلوس او به سربر بی کم و کاست «ای شه بدبخت»

«۱۳۲۴»

تاریخ ورود سپهدار در طهران و فتح آنجا سه شنبه ۲۴ جمادی الآخر ۱۳۲۷  
در فتح ری نمود سپهدار نامدار کاری که خارج از هنر و زور رستم است  
تاریخ این فتوح ز الهام کردگار جد و جهاد و جهد سپهدار اعظم است

۱۳۲۷

تاریخ ورود حاجی علیقلیخان سردار اسعد در طهران باتفاق ولخان  
نصرالسلطنه سپهدار

تا که سردار اسعد اندرری زد علم چون بر آسمان هریخ  
نعره توپ و بانک صاعقه زد بر رخ ظلم سیلی تویخ  
دهن جور دوخت با مسمار گوش نیرنگ و حیل کوفت بمیخ  
شاخ بیداد را بنیروی داد کمد از ریشه و فکند از بیخ  
بی تا ملنگاشت کلک ادیب «بختیاری مجاهدان» تاریخ

تاریخ تحصن محمد علی شاه از سلطنت بزرگنده در سفارت روس و  
رفتن او در تحت حمایت دولت روس و انگلیس در صبح جمعه ۲۷ شهر جمادی-

الاخره ۱۳۲۷

تا سپهدار بشطرنج هنر چیره بر دشمن خونخوار شده  
ماحی سیرت ناهنجاران حامی زمره احرار شده  
چتر استبداد از صرصر داد پست و وارون و نگونسار شده  
با عدالت همه جا بوده رفیق با خرد در همه جایار شده  
شهری از قدمش خرم و شاد خوشتر از خلیج و فرخار شده

شه محمد علی از هیبت او  
شیش از برق چوروز روشن  
آخر الامر ز دیهیم و سربر  
جستم از طبع امیری تاریخ

خوار و شرمنده ز کردار شده  
روزش از دود شب تار  
گشته مستغفی و بیزاز شده  
گفت « شه مات سپهدار شده »

# قباله بیع ایران بر وسها

« که هر سطرش تاریخی است »

« بابع افضل الله نوری »

« مشتری دلال ادم روس »

۱۳۲۶

۱۳۲۶

« میبعش آب و خاک ایران بود »

« ثمن نشان الجاکشی »

۱۳۲۶

۱۳۲۶

« تاریخ تحزیب مجلس ملی و انجمنهای ملی ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مطابق

دویم سرطان »

« مجالس ملی خراب شده »

۱۳۲۶

۱۳۲۶

« شهادت میرزا جهانگیرخان مدیر صور اصرافیل در روز فوق در باغشاه »

« جهان گیر خان شهید اوپان »

شهادت مرحوم سید جمال الدین طاب نراه در بروجرد در سنه مزبوره

« سید جمال الدین واعظ نجیب ما »

« تحزیب مدرسه و مسجد سپهسالار مرحوم در روز فوق »

۱۳۲۶

« مسجد نبی را با توپ ویران کردند »

۱۳۲۶

« توپچی ارشد الدوله جاکش »

# سرود و تاریخ شهدای

## (وطن و خراب شدن مجلس شورای ملی)

بیازی ایران خراب گردید	رؤس دولت شیوخ ملت
درون دارا کباب گردید	درین حوادث برین مصیبت
همی زند چاک به پیرهن گل	شده پریشان دو زلف سنبل
مقام جغد و غراب گردید	و نفاق قمری سرای بلبل
فتاده در دام بطمع دانه	همای دولت از آشیانه
که پاسبان مست خواب گردید	چرا نیاید عدو بخانه
که گلشنش را فلک خزان کرد	بگو بچمشید بنال با درد
که نیل ایران سراب گردید	بگو به دارا ز مصر بر کرد
کرانه جستند همه حبیبان	کماره کردند ز ما طبیبان
دعایتان مستجاب گردید	رویدو گوئید که ای رقیبان
بچام احباب شراب خون شد	لوائ اقبال چو واژگون شد
حکیم دانا مجاب گردید	چو بخت بر گشت خردزبون شد
ز جور روسی ز ظلم رومی	ز بی پناهی ز بخت شومی
حساب ما ناحساب گردید	باردیل و خوی و ارومی
که کشته گشتند بدست دشمن	بر آن جوانان کنید شیون
کمند کیسو طناب گردید	زنانشان را به گرد کردن
برنجن از دست خلاخل از پا	بر آن عروسان که شده یغما
بدست و پاشان خضاب گردید	ز خون داماد بجای حنا

دگر چه حاجت به پیرهنشان  
 لباس شان آفتاب گردید  
 تنگالها جفت بیباغانان  
 زمین چو لعل خوشاب گردید  
 پیام مسجد زفند ناقوس  
 فدای عالی جناب گردید  
 ز بسکه حاکم فزوده عشوه  
 شهید زهر مذاب گردید  
 که قصر دیو است بجای دیوان  
 که ناله ات بی جواب گردید  
 دبیر دانا ز گفته ساکت  
 جهنده همچون شهاب گردید  
 شرار برق است بکشت دهقان  
 خلیده خر در جلاب گردید  
 فقیه گرم لقای حور است  
 امیر مالک رقاب گردید  
 یکی برون از ره همیت  
 چو دانه در آسیاب گردید  
 بلا بیاردز دور و نزدیک  
 اسیر افراسیاب گردید  
 زر و گهرمان شده بتاراج  
 عروسمان بی نقاب گردید

بر آن شهیدان که سوخت تنشان  
 که خاک صحرا بود کفنشان  
 رفیق کرگان شده شبانان  
 ز خون یاران و نوجوانان  
 بسی نمانده که لشکر روس  
 منال و ثروت جلال و ناموس  
 ز بسکه قاضی گرفته رشوه  
 فتاده بیمار درون عشوه  
 گذار ایوان بیور ایوان  
 مرو غریوان بر خدیوان  
 خطیب ناطق مرید صامت  
 وکیل خائن بعزم ثابت  
 خروش سیل است در این بیابان  
 گسسته بند از جوال و انبان  
 وکیل مست از می غرور است  
 وزیر چون در خیال سوز است  
 یکی بغارت نموده نیت  
 میان این دو تن رعیت  
 ره سلامت دراز و باریک  
 که بیژن ما بچاه تاریک  
 بیاد اطلس برای دیباج  
 زن و پسرمان بخصم محتاج

گسسته شد نظم ز رشته ما  
 بدیو خو کرد فرشته ما  
 ز حاصل ما ز کشته ما  
 عدویمان کامیاب گردید  
 نه مال داریم نه جاه و منزل  
 نه بهره یابیم ز کشت و حاصل  
 کجا نشیند شراره دل  
 که دیده ما پر آب گردید  
 همی بسوزد درون خاره  
 دگر نداریم طریق و چاره  
 بس ای امیران که ماه و مریخ  
 مظفری گفت برای تاریخ

۱۳۲۵

## سرود دیگر

ای کلخ بهارستان  
 سقفت ز چه وارون شد  
 ای رشك نگارستان  
 خاکت ز چه پر خون شد

اوخ دریغا دریغ

شد ماه مازیرمیغ

عیسی خرد بر دار  
 شد از ستم اشرف  
 موسی عدالت خار  
 از دولت قارون شد

اوخ دریغا دریغ

شدهام مازیرمیغ

تو بارگه دادی  
 کی در خور بیدادی  
 چون کار توازادی  
 افکار تو قانون شد

..... اوخ

شدهام .....

از حیلۀ بدنامان	شد خاک تر ادا مان
وز گریۀ ناکامان	دامان تو جیحون شد
	اوخ ..... شده ماه .....
محبوب تو شیدا گشت	بد خواه تو رسوا گشت
بستان تو صحرا گشت	گلزار تو هامون شد
	اوخ ..... شده ماه .....
تو کاخ طرب بودی	گلزار ادب بودی
تو باغ رطب بودی	شهدت ز چه افیون شد
	اوخ ..... شده ماه .....
شمع تو چرا مرده است	ساخت ز چه افسرده است
برگت ز چه پژمرده است	بیدت ز چه مجنون شد
	آوخ ..... شده ماه .....
در ماتم تو خورشید	در مرثیه با ناهید
گر خون شهیدان بید	همرنگ طبرخون شد
	آوخ ..... شده ماه .....
خاکت شده خون اندود	آبت شده زهر آلود
وز توپ شریپنل دود	بر گنبد گردون شد



آو خ .....،

شد ماه.....

هر کس سوی مهرت تاخت      رایت به سپهر افراخت  
و آنکس بتو تیر انداخت      مستوجب طاعون شد

آو خ.....

شد ماه.....

تویی که ستمکاران      بستند بر این ایوان  
بر چشم انوشروان      در قلب فریدون شد

آو خ.....

شد ماه.....

از عشق تو مستم من      و ز غیر تو رستم من  
مشروطه پرستم من      قلبم بتو مقتون شد

آو خ.....

شد ماه.....

ای قصر سلیمانی      از بهر چه ویرانی  
ای ملت ایرانی      بختت زچه وارون شد

آو خ.....

شد ماه.....

دانای سیاسی کو      قانون اساسی کو  
آنقدر شناسی کو      وان عقل و هنر چون شد

آو خ.....

شد ماه.....،

آن مجلس و کمیون      آن لایحه و قانون  
از کج روی گردون      افسانه و افسون شد

آوخ .....  
شد ماه .....  
.....

با ان همه استادی      در مهلکه افتادی  
سر رشته آزادی      از دست تو بیرون شد

آوخ .....  
شد ماه ....  
.....

آوخ که زاستبداد      قانون تو شد برباد  
تقدیر چنین افتاد      اوضاع دگرگون شد

آوخ دریغا دریغ  
شده ماه نازیر منغ

## ( آثار نسوان )

آن دل آرام که از دل برد آرام مرا  
گنجد بر من و بر روی پیریشان سر زلف  
باده وصل بکام دگران دارد دوست  
دانه خال لب تو دلم از کف بر بود  
دین و دل بر سر سودای تو دادم اما  
رشته زلف تو در پای دلم در زنجیر  
کاش روزی به برد نام بدشنام مرا  
صبح امید کمداز چه جهت شام مرا  
میزند سنک جفا بردل و برجام مرا  
میل آن دانه در افکند بدین دام مرا  
بر نیامد ز تمنای لب ت کام مرا  
تا کجا میکشد این رشته سر انجام مرا